

تصحیح و تحقیق رساله الجمل فی المنطق افضل الدین خونجی

مصطفی مؤمنی*

چکیده

افضل الدین محمد بن نام‌آور خونجی (د ۶۴۶ ق) از منطق‌دانان قرن هفتم هجری است که تألیفات منطقی ارزش‌مندی چون *کشف الأسرار عن غوامض الأفكار، الموجز فی المنطق، و الجمل فی المنطق* را تألیف کرده است. آنچه در این مقاله می‌آید تصحیح و تحقیق رساله اخیر است. اگرچه *کشف الأسرار* مهم‌ترین اثر وی است، ما را از دیگر آثار او بی‌نیاز نمی‌کند و از این رو ارائه متن منقحی از آن‌ها، از جمله *الجمل*، ضروری است. این رساله در عین اختصار تمام چکیده‌ای از *کشف الأسرار* محسوب می‌شود و مدت‌ها به‌عنوان متن درسی تدریس می‌شده است. در اهمیت این رساله همین بس که شروح متعددی بر آن نگاشته شده است. این رساله حاوی آرای خاص خونجی در *کشف الأسرار* نیز است. در این تصحیح، براساس چهار نسخه خطی و یک نسخه چاپی به‌روشنی توأم یا بینابین سعی شده است که متن منقحی از این اثر را فراروی محققان این دانش قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: افضل الدین خونجی، *الجمل فی المنطق*، منطق، قرن هفتم هجری.

۱. مقدمه

افضل الدین خونجی، که نام کاملش افضل الدین محمد بن نام‌آور عبدالملک خونجی است، منطق‌دانی ایرانی تبار است که در تاریخ تفکر منطقی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وی

* استادیار، گروه معارف، دانشگاه علوم پزشکی نیشابور، نیشابور، ایران، esfad2003@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۲۵

به سال ۵۹۰ قمری در خونج از توابع زنجان به دنیا آمد و بعد از فراگیری علوم به مصر مهاجرت کرد. آن گونه که یاقوت حموی بیان کرده است، «خونج» در خطه آذربایجان بین شهرهای مراغه و زنجان قرار دارد (بنگرید به الرویهب ۱۳۸۹: دوازده تا شانزده). ابن ابی اصبیعه، که به شرح حال خونجی اشاره کرده است، در کتاب *عیون الأنباء فی طبقات الأطباء* می نویسد که وی را در سال ۶۳۲ قمری در قاهره دیده و او را «نهایت در همه علوم» یافته و نزد وی کلیات قانون ابن سینا را فرا گرفته است. هم چنین، ذکر می کند که او گاهی «به واسطه گستردگی و عمق تفکری که در آن مستغرق می شد» خود را فراموش می کرد. در این زمینه، داستانی نیز به وی منسوب است (بنگرید به همان: بیست و یک). خونجی در سال ۶۴۱ قمری به سیمت قاضی القضاات شافعی قاهره منصوب شد و در پنجم رمضان ۶۴۶ در همان شهر درگذشت (بنگرید به نویری بی تا: ج ۲۹، ۳۰۳).

ابن العبری، مورخ سوری (د ۶۷۵ ق)، در کتاب *تاریخ مختصر الدول*، خونجی را از شاگردان برجسته فخرالدین رازی (د ۶۰۶ ق) دانسته است (به نقل از الرویهب ۱۳۸۹: هجده) که البته با توجه به آنچه افرادی چون ابن ابی اصبیعه و عزالدین حسینی مصری (د ۶۹۵ ق) در کتاب *صلة التکمله لوفیات النقلة* (ج ۱، ۲۰۰-۲۰۱) در این باره آورده اند صحیح نیست؛ چراکه بنابر منابع اخیر تاریخ ولادت خونجی سال ۵۹۰ قمری است و او در زمان وفات رازی حدود پانزده ساله بوده است. ابن واصل حموی که از شاگردان خونجی است در کتاب تاریخی خود، *مفرج الکروب فی أخبار بنی ایوب*، خونجی را یکی از علمای بزرگ دانسته که ملازم رکاب ملک الکامل ایوبی (حکمرانی در ۶۱۵-۶۳۰) بوده و در «منطق، علوم عقلی، و طب برجسته و ذهنش در کمال وقادی و توانایی بوده است (بنگرید به ج ۵، ۱۶۰، به نقل از الرویهب ۱۳۸۹: نوزده؛ نیز بنگرید به غراب ۱۳۴۸ ق: مقدمه بر الجمل، ۶-۱۰).

از خونجی در منطق، حساب، طب، و کلام آثاری برجای مانده است. *کشف الأسرار عن غوامض الأفكار، الموجز، الجمل*، و رساله ای در باب حدود و رسوم آثار منطقی اویند. کتابی با عنوان *الدور و الوصایا* در علم حساب (در حل محاسبات ارث در فقه) به وی منسوب است. شرح کلیات قانون ابن سینا، *أدوار الحمیات، الموجز فی علم الامراض یا الأسباب و العلامات* آثار او در زمینه طب اند. نیز *تلخیص المطالب العالیة*، اثر فخر رازی، به وی منتسب است (بنگرید به الرویهب ۱۳۸۹: شانزده و هفده؛ غراب ۱۳۴۸ ق: مقدمه بر الجمل: ۱۱-۱۳).

۲. معرفی رساله‌الجمال

از میان آثار منطقی خونجی کشف‌الأسرار مفصل‌ترین و الجمال مختصرترین آن‌هاست. شارح الجمال، ابن‌واصل حموی، که خود از شاگردان خونجی است درباره‌ی تألیف رساله‌الجمال می‌گوید:

امام افضل‌الدین این اثر را در مکه، شرفها الله، به سال ۶۲۴ ق، هنگامی که در آنجا اقامت داشت، تألیف کرد. سبب تألیف کتاب از سوی آن امام دانا معروف‌ترین دانشمند علوم عربی و تفسیر قرآن، شرف‌الدین مرسی، بود. وی از خونجی خواست که مختصری در علم منطق انشا کند که درباب غایت منطق در کمال و جازت و جامعیت باشد و او (مرسی) بتواند آن را بخواند. به این ترتیب، خونجی این اثر را تألیف کرد، ولی این کتاب به دلیل دشواری فهم آن و ناتوانی اکثر افهام از درک معنی آن و تبیین اصول آن اشتها الموجد را پیدا نکرد. درعین حال، این رساله همه‌ی آن‌چه را در الموجد هست شامل می‌شود و (مطالبش) بیش از دو برابر آن است، اگرچه به لحاظ حجم نصف آن هم نیست (ابن‌واصل حموی شرح الجمال، نسخه خطی دانشگاه ییل، لندنبرگ ۱۰۴، برگ ۲ به نقل از الرویهب ۱۳۸۹: بیست‌وهشت).

شریف تلمسانی نیز در مقدمه شرحی که بر الجمال دارد بیان می‌کند که هر چند این رساله حجم کمی دارد، ولی حاوی علم بسیاری است (نسخه شرح شریف [نسخه «آ»] در همین تصحیح: [۵]).

ابن‌واصل درباره‌ی الجمال و الموجد می‌گوید: «خونجی در این دو کتاب به روش منطقیان پیشین عمل می‌کند» (همان: ورق آ، به نقل از الرویهب ۱۳۸۹: ۱۳۸۹). وی بر این است که نکات ابتکاری خونجی در کتاب مفصلش، کشف‌الأسرار، آمده است (همان). البته با مقایسه‌ی جمل با کشف‌الأسرار به این نتیجه می‌رسیم که رساله‌الجمال به معنی واقعی کلمه لبّ و چکیده کشف‌الأسرار است؛ حاوی همان‌چه است که در کشف‌الأسرار بیان شده است منهای تبیین و تفصیل و ایراداتی که خونجی بر دیگران وارد می‌کند و بنابراین مشتمل بر آرای خاص خونجی نیز است.

این رساله در شمال غرب آفریقا به عنوان طرح درس مطرح بوده و تدریس می‌شده است و شروح بسیاری که در منطقه یادشده بر این رساله نوشته شده دال بر این مطلب است.^۱ بنابراین، الجمال رساله‌ای بسیار خلاصه از مباحث مهم منطقی است که برای آموزش منطق و آشناسدن با قواعد صحیح اندیشه مناسب است، و فقط مشتمل بر مباحث تعریف و

قیاس از اقسام حجت است. مصنف در این رساله، بدون هیچ مقدمه‌ای، به بیان اصل و چکیده قواعد منطق مبادرت ورزیده است و در آن به هیچ وجه وارد مباحث اختلافی و اظهارنظر و داوری نشده است. این رساله شامل مباحث ذیل می‌شود:

مباحث الفاظ؛

کلیات خمس؛

تعریف و شرایط آن؛

اقسام لفظ مرکب؛

اقسام قضیه؛

قضایای موجهه؛

تناقض و عکس؛

قیاس و اقسام و اشکال آن؛

قضایای شرطی؛

تلازم شرطیات؛

قیاس‌های شرطی؛

مصنف، با وجود اختصار شدید رساله، با تفصیل بیش‌تری به موجهات و قیاس‌های مختلطه و شرطیه پرداخته است. مباحث اخیر دقیقاً منطبق با سرفصل‌هایی است که در کشف‌الأسرار به تفصیل بیان شده است.

۳. منطق خونجی

منطق‌نگاری و گزینش مباحث منطقی خونجی وارد مرحله دیگری شده است که با آنچه قبل از او مرسوم و متداول بوده متفاوت است. وی در مباحثی وارد شده و آن‌ها را تفصیل داده است که به آن تفصیل در نوشته‌های پیش از او نیست؛ گزینش مباحث منطقی نیز در آثار منطقی وی بدیع است. در آثار منطقی قبل از او مباحثی وجود دارد که در منطق وی بیان و حتی به آن اشاره نیز نشده است، مانند مبادی برهان و صناعات خمس و از اقسام استدلال صرفاً به قیاس بسنده کرده است و ...

آثار منطقی خونجی در تاریخ تفکر منطقی اسلامی نقطه عطف است. منطق اسلامی بعد از خونجی دیگر آن منطقی نبود که قبل از وی مطرح بود؛ آثار منطقی پیشینیان بعد از

خونجی به حاشیه رفت. الرویهب شاهد این مطلب را بی توجهی شارحان/اشارات به بخش منطق آن دانسته است که عموماً بر بخش الهیات و طبیعیات آن شرح نوشته‌اند و در سده اخیر نیز که چاپ شده است عمدتاً بخش‌های غیر از منطق چاپ شده است (الرویهب ۱۳۸۹: شصت و سه، شصت و چهار). آن گونه که در سرتاسر کتاب کشف‌الأسرار واضح است، وی با بسیاری از آرای ارسطویی منطق‌دانان قبل از خود مانند ابن‌سینا مخالفت کرده است. وی آن چنان به مبحث قضایا و به خصوص قضایای شرطیه و موجهه پرداخته است که می‌توان منطق خونجی را منطق موجهات و شرطیات نامید.

برخی از نوآوره‌های منطقی خونجی عبارت است از:

- وی موضوع منطق را برخلاف ابن‌سینا که معقولات ثانیه می‌داند معلومات تصویری و تصدیقی بیان کرده است، چراکه در منطق از عوارض ذاتی آن‌ها بحث می‌شود. این نظریه در بین عموم منطق‌دانان بعد از وی پذیرفته می‌شود. البته، در الجمل به تعریف منطق و موضوع آن اشاره‌ای نکرده است؛

- هر چند تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجییه را اولین بار فخر رازی مطرح کرده است، ولی در آثار منطقی خونجی به‌عنوان بحثی مستقل مطرح شده است (عبادی ۱۳۹۰: ۴۵)؛

- بیان تفصیلی و نظام‌مند روابط منطقی بین قضایای موجهه و تأثیر دادن آن روابط در مباحث عکس مستوی^۲ و عکس نقیض و بیان نتایج قیاسات موجهه و از تبیین ایرادات خود بر ابن‌سینا از این طریق. او در عکس مطلب را به‌درازا کشانده است و آرای خاص خود را دارد؛ وی در این مبحث هیچ‌یک از قواعد ارسطور را صحیح ندانسته است (فلاحی ۱۳۹۱: ۱۱۳)؛ و در عکس مستوی موجهات تنها در یک مورد با ابن‌سینا موافق است (همان: ۱۲۲). در عکس مستوی قضایای حقیقیه و خارجییه اختلافاتی با پیشینیان خود از جمله فخرالدین رازی دارد؛ مثلاً در عکس مستوی قضایای حقیقیه معتقد است که گزاره‌های موجهه فعلیه به ضروریه جزئییه و قضایای سالبه دائمه و عرفیه به مانند خود عکس می‌شوند، درحالی‌که فخر رازی بر این است که گزاره موجهه فعلیه به مانند خود عکس نمی‌شود و گزاره‌های سالبه دائمه و عرفیه به کلی عکس ندارند. و نیز در عکس قضایای خارجییه نیز با پیشینیان اختلاف دارد. هم‌چنین، او به‌طور منظم و تفصیلی روابط نقائص کلی‌ها را توضیح داده است.

- افضل‌الدین خونجی برای اولین بار در تاریخ منطق گزاره‌های همیشه‌صادق و گزاره‌های همیشه‌کاذب را در میان قضایای حقیقه و خارجی پیدا کرده است (بنگرید به فلاحی ۱۳۹۲: ۱۱۲-۱۹۳)؛
- بیان استلزامات قضایای شرطی یکی دیگر از مواضع قابل توجه در منطق خونجی است. او اولین کسی است که قانون دموورگان را به روشنی تنظیم کرده است. بیان لوازم قضایای شرطیه، به نحوی که خونجی بیان کرده است، سابقه ندارد؛
- و ... ۳.

۴. معرفی نسخه‌های مورد استفاده

در این تصحیح پنج نسخه، چهار نسخه خطی و یک نسخه چاپی، تطبیق داده شده است. از چهار نسخه خطی دو نسخه اصل رساله *الجمل* بوده که هر دو نزدیک به عصر مؤلف است و دو نسخه دیگر شرح *الجمل* است. نسخه چاپی از این باب استفاده شده است که نسخی که مصحح از آن‌ها استفاده کرده است با نسخی که در این تصحیح استفاده می‌شود هم‌خوانی ندارد. در زیر به معرفی آن‌ها می‌پردازیم.

«م»: نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی ملک، وابسته به آستان قدس رضوی، در میکروفیلم شماره ۶۴۰، نسخ محمد بن ابی طیب خادم جوربیدی است و در پایان نسخه تصریح کرده و در سال ۶۵۷ تا ۶۶۷ نگاشته شده است و گوید که به رؤیت خواجه نصیرالدین طوسی نیز رسیده است (بنگرید به دانش‌پژوه و افشار ۱۳۵۲: ج ۵، ۱۲۲)؛

«ق»: نسخه خطی *جمل القواعد* متعلق به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی به شماره ۹۸۱. کاتب آن محمد بن احمد بن صقر بن سلام التدمری شافعی است (بنگرید به اردلان جوان ۱۳۶۱). آن‌گونه که در انتهای رساله مندرج است، در سال ۷۴۲ در مکه مکرمه نوشته شده است. ۲۳ سطر در ۸ برگ به طول ۱۹ و عرض ۱۳ سانتی‌متر نوشته شده است. واقف ابن‌خاتون سال ۱۰۶۷ ق است. این نسخه مهمور به مهر «نقیس» است.

«ش»: نسخه خطی شرح *الجمل* است. این نسخه نیز متعلق به کتابخانه ملی ملک است و در میکروفیلم شماره ۷۶۶ موجود مندرج است. کاتب آن شمس‌الدین محمد شاه حسین یزدی است که گویا در سال ۷۲۰ نگاشته شده و (بنگرید به دانش‌پژوه و افشار ۱۳۵۲: ج ۵، ۲۷۰) و به صورت مزجی «قال ... اقول» شرح شده است. البته گفتنی است که نسخه «م» و این نسخه بسیار بر یک‌دیگر منطبق‌اند و جز در موارد بسیار نادر

اختلافی ندارند و این گویای این است که اساس شارح نسخه «م» بوده است. این نسخه فاقد مقداری از متن است (از «... و إن افاد الاحاطة بکنه الحقیقة کان حدّاً تاماً، ... إن تحللاً الی مفردین حکیم فیها بأنّ ما صدقَ علیه الاول بالفعل فی الجملة، صدق علیه الآخر ایجاباً أو سلباً. و یسمى الاول منهما موضوعاً و الآخر محمولاً» که شامل بخشی از تعریف حد و شرایط آن، مبحث اقسام لفظ مرکب، و قسمتی از بحث اقسام قضیه می‌شود)؛

«آ»: این نسخه شرح بسیار مفصلی از سید شریف بر رساله‌*الجمل* با عنوان شرح *جمل خونجی فی المنطق* است. متعلق به کتاب‌خانه فاضلی خوانسار است که در مرکز احیاء التراث الاسلامی قم وجود دارد. به صورت مزجی «اصل» و «شرح» در ۵۳۵ صفحه به نحوی مفصل نوشته شده است که یافتن عبارات اصل نیاز به دقت دارد؛ حتی برخی از عبارات مصنف وجود ندارد، چراکه بعضاً به این صورت نوشته شده است «اصل: ... الی ...» و لذا فقط در عبارات موجود تطبیق داده شده است و به عنوان نسخه بدل مهمی به آن نظر نداشته‌ایم. هر چند مواردی از آن را بر دیگر نسخ ترجیح داده‌ایم.

اگر شرح اخیر متعلق به سید شریف جرجانی (۷۴۰-۸۱۶) باشد، مسلماً تاریخ کتابت آن قرن نهم و بعد از آن خواهد بود و اگر از آن شریف تلمسانی (۷۱۰-۷۷۱) باشد، می‌تواند مربوط به قرن هشتم و بعد از آن باشد. به هر حال، هر دو صورت فوق با تاریخی که برای این نسخه ذکر کرده‌اند (من القرن السادس او السابع) صحیح به نظر نمی‌رسد. باتوجه به این که یکی از آثار شریف تلمسانی شرح *الجمل خونجی* است، در حالی که برای شریف جرجانی چنین تألیفی ذکر نکرده‌اند، این که این شرح از آن تلمسانی باشد تقویت می‌شود. سخن درباره این شرح مفصل از *الجمل* را به مجالی دیگر موکول می‌کنم؛

«ط»: نسخه چاپی؛ رسالتان فی المنطق، *الجمل للخونجی و المختصر فی المنطق*، تحقیق سعد غراب، الجامعة التونسية، ۱۳۴۸ ق. بنابر تصریح مصحح، تصحیح را برحسب دو نسخه^۴ انجام داده است و تصاویر و مشخصاتی که از آن دو ارائه کرده است، هیچ‌کدام، از نسخ مورد استفاده ما نیست. البته باتوجه به تطبیقی که داده شد، تقریباً می‌توان گفت در اکثر قریب به اتفاق موارد اختلافی این نسخه با موارد نسخه «ق» هم‌خوانی دارد؛ البته در نسخه چاپی موارد نقص و اختلاف فاحشی وجود دارد که حاکی از این است که نسخه ما به هیچ وجه در دسترس مصحح نبوده است. موارد نقص و اختلافی را، که در فهم مؤثر بوده است، در پاورقی و نیز در جدول پیوست ذکر کرده‌ایم و همین موارد ضرورت تصحیح مجدد این رساله را نیز تبیین‌گر است.

۵. روش تصحیح

باتوجه به قدمت و اهمیت هر دو نسخه *الجمل* و نیز شرح آن (نسخه «ش»)، روش «نسخه اساس» را اعمال نکردیم و از روش «بینابین» بهره بردیم؛ براساس این روش، چون نسخه «م» از قدمت بیش‌تری برخوردار است، به‌عنوان مبنا قرار گرفته است، و در مواردی از نسخه «ق» بدل نسخه «م» آورده شده است و در مواردی نسخه «ش» ترجیح داده شده است و نیز در مواردی که برخی از حروف و کلماتی که در نسخه «م» بوده ولی در دیگر نسخ نبوده است و به‌نظر رسیده که نسخه‌های دیگر صحیح‌تر است آن‌ها را از متن حذف شده است. در اندک موارد، نسخه «آ» را بر دیگر نسخ ترجیح داده‌ایم. درنهایت، با نسخه چاپی آن نیز مقابله شده است و موارد اختلافی فاحش و مؤثر در فهم متن را ذکر کرده‌ایم. بنابراین، روش تصحیح این رساله روش «بینابینی» یا «روش توأم» است که میان روش «نسخه اساس» و روش «التقاطی» قرار می‌گیرد (بنگرید به جهانبخش ۱۳۹۰: ۳۰-۳۱). در پایان، متذکر می‌شویم از آن‌جاکه هدف از این تصحیح ارائه متن منقّحی از این رساله منطقی به محققان این حوزه است، لذا برحسب اعمال موارد فوق برخی از اختلافات را که مربوط به ناهم‌سانی تذکیر و تأنیث و تفرید و تشبیه (تصحیف یا تحریف) و دیگر موارد لغوی و ادبی که تأثیری در فهم متن نداشته است (هرچند این موارد بسیار کم بوده است) در نسخه‌بدل‌ها ذکر نکرده‌ایم و به یک‌سان‌سازی آن‌ها پرداخته‌ایم. عباراتی که داخل دو قلاب [] است افزوده مصحح است.

پی‌نوشت‌ها

۱. افراد زیادی بر این رساله شرح نوشته‌اند، از جمله: ابن‌واصل حموی (د ۶۹۷ ق)، شریف تلمسانی (د ۷۷۲ ق)، سعید عقبانی (د ۸۱۱ ق)، ابن‌قنفذ، ابن‌مرزوق حفید (د ۸۴۳ ق) (نهایه الأمل فی شرح کتاب *الجمل*)، ابراهیم بن فائد زواوی (د ۸۵۷ ق)، ابن‌یعقوب وگالی (د ۱۱۲۹ ق) (الرویهب ۱۳۸۹: شصت‌وسه).
۲. به‌طور کلی، مطالعه مقالات محقق ارجمند، اسدالله فلاحی، در زمینه آرای منطقی خونجی بسیار مفید است.
۳. در زمینه آرای منطقی خونجی، بنگرید به مقدمه مصحح کتاب *کشف‌الأسرار عن غوامض‌الافکار* صفحات سی‌وپنج تا شصت‌ودو.
۴. یکی نسخه شماره ۱۸۵۲۳ کتاب‌خانه ملی تونس که دارای تاریخ نبوده و مصحح باتوجه به برگه‌های آن آن را نسخه‌ای قدیمی یافته است، ولی ناسخ آن مشخص و به‌نام محمد بن عیسی

درج شده است؛ و دیگری نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی پاریس است که دوازدهمین نسخه مندرج در مجموعه شماره ۱۳۶۶ و بدن تاریخ بوده، ولی دارای حواشی و تعلیقات متعدد است.

جدول برخی اختلافات این تصحیح و نسخه چاپ شده

نسخه چاپ شده (ط)	عبارت صحیح	نسخه چاپ شده (ط)	عبارت صحیح
وضعها	صنفتها	-----	مقدمها الطرف الغير المشارک من الصغرى و نتيجة التألیف و تالیها متصله
اکابر العلماء	کبار العلماء	و إلیا لبطل اللزوم دون العکس فی شیء	و إلیا لبطل اللزوم دون العکس فی شیء منها
و ایضاً ..	و ایضاً المفرد ...	فالقضیتان إن توافقنا فی العدول أو التحصیل دون کیف	فالقضیتان إن توافقنا فی العدول و التحصیل دون کیف
أو امکان و لا یوجد	أو أمکن و لا یوجد	إن کان معنیاً سمیت مخصوصه	إن کان معنیاً سمیت مخصوصه
-----	أو غیر متناه	الا و لیکن	بعکس الاولین
و اتفاقاً فی الماهیه	و اتفاقاً فی الماهیه	و موجبه و إلیا مطلقة	و موجّهة و إلیا مطلقة
و إن کان عکسه	و إن علته [الاجناس]	و الخاصة إن قیدت ..	و الخاصة إن قیدت بالادوام ..
و قد یوجد	و إنه موجود	سمیت القضية ثلاثة	كانت القضية ثلاثیه
و یشرط	و شرطه أن یكون	و المعصر من العدول	و المعبر من العدول
اولی من البعض واقدم	البعض اولی أو اقدم	تبع المقدمه الدائمة و الضروریة سالبه	تبع المقدمه الدائمة و الضروریة إذا كانت الصغرى سالبه
... رفع الآخر لامتناع الخلو	رفع الآخر لامتناع الجمع و بالعکس لامتناع الخلو	من کل ما لا یشارك	من کل ما یشارك
فی الحمل	فی الجملة		

بسم الله الرحمن الرحيم
و الصلوة على محمد و آله الطاهرين^١

هذه جمل تنضبط بها قواعد المنطق و أحكامه^٢، صنفتها^٣ لجمع من كبار^٤ العلماء و أعيان الفضلاء من إخواني في الدين مستمداً من الله حسن التوفيق.

[الدلالات الثلاث]

دلالة اللفظ على المعنى لوضعه^٥ له مطابقةً، و لما دخل فيه تضمّنٌ، و لما خرج عنه التزامٌ. و المعتبر في هذا اللزوم الذهني لينتقل الفهم من المسمّى اليه، دون^٦ الخارجى لعدم توقّف انتقال الفهم عليه.

[أقسام اللفظ]

و اللفظ إمّا مركّب إن دلّ جزءه على جزء معناه،^٨ و إمّا فهو مفرد؛ سواء تعدّدت مسمّياته، و هو المشترك؛ أو إتّحدت، و هو المنفرد.
إمّا أنّه بإعتبار كلّ مسمّى إمّا علّمٌ، إن تشخّص ذلك المسمّى؛ و إمّا فمتواطٍ، إن إستوت افراده فيه؛ و مشكّك إن كان البعض أولى أو أقدم^{١٠}.
و أيضاً المفرد إن صلح لأن يُخبر به، فإن دلّ بهيئته على زمان، كان فعلاً؛ و إمّا كان إسماً. و إن لم يصلح كان أداة. و أيضاً فكلّ لفظٍ مرادفٌ للفظ آخر إن وافقه في المسمّى، و إمّا فمباين له.

[في الكلّي و الجزئي]

و ايضاً المفرد^{١١} كلّي إن لم يمنع نفس^{١٢} تصوّر معناه من صدقه على كثيرين، إمتنع وجوده في الخارج^{١٣} عن المفهوم، أو أمكن^{١٤} و لم يوجد، أو وجد واحد فقط مع امتناع غيره، أو امكانه، أو كثيراً متناهيًا، أو غير متناهٍ^{١٥}.

و مقابل الكلّي، الجزئي المسمّى بالحقيقي^{١٦} و هو أخص من الجزئي^{١٧} الإضافي المراد به^{١٨} المندرج تحت الكلّي^{١٩}، لوجوب إندراج كلّ شخص تحت الكلّي مع^{٢٠} إمكان كون المندرج تحت الكلّي غير شخص^{٢١}.

[الكليات الخمس]

و الكلى إن كان تمام ماهية أفراده كان نوعاً حقيقياً، لحمله عليها فى جواب ما هو و اتفاقها^{٢٢} فى الماهية؛
و إن كان جزءاً منها؛ فإن حمل عليها فى جواب ما هو حال الشركة كان جنساً، و إلا حمل عليها فى جواب أيّما هو فى جوهره، فكان فصلاً.
و إن كان خارجاً عنها، فإن حمل على ما تحت طبيعة واحدة فقط، كان خاصّة؛ و إن حمل على غيرها أيضاً كان عرضاً عاماً.
و كل واحد منهما إما غير شامل أو شامل مفارق أو لازم؛ إما^{٢٣} للوجود أو للماهية؛ و ذلك إما بغير وسط إن لم يفتقر العلم بالزوم الى ثالث و إما بوسط إن افتقر اليه^{٢٤}.
و الجنس إن علا ما عده من الاجناس، يسمّى عاليّاً و جنس الاجناس؛ و إن علته^{٢٥} [الاجناس] فهو الجنس^{٢٦} السافل و الأخير؛ و إن يوسطها فهو المتوسط؛ و إن باينها^{٢٧} فهو المفرد^{٢٨}.
و يقال للمندرج^{٢٩} تحت الكلى^{٣٠} نوع اضافى؛ و إنّه موجود^{٣١} بدون الحقيقى كالجنس المتوسط و بالعكس كالماهية^{٣٢} البسيطة.
و مراتب النوع^{٣٣} الاضافى الاربعة المذكورة [فى الجنس] و^{٣٤} السافل منها^{٣٥} نوع الانواع.

[التعريف و شرائطه]

المعرّف للشيء ما معرفته سبب لمعرفة الشيء^{٣٦}؛ فإذن شرطه^{٣٧} أن يكون غيره، و سابقاً عليه فى المعرفة^{٣٨}، و أجلى منه^{٣٩}، و مساوياً له فى العموم و الخصوص^{٤٠}، و غير معرّف به و ذلك يفيد تمييزه عن غيره فى الجملة.

[فى اقسام التعريف]

فإن إقتصر عليه كان رسماً؛ إما^{٤١} ناقصاً إن كان بالخاصّة فقط، و إما^{٤٢} تاماً، إن كان بها و بالجنس.
و إن أفاد مع ذلك، التمييز الذاتى كان حدّاً؛ و شرطه أن يكون بالذاتيات؛ فإن إقتصر عليه كان حدّاً ناقصاً، كما هو بالفصل^{٤٣} وحده، أو به و بالجنس^{٤٤} البعيد. و إن أفاد^{٤٥} الإحاطة بكنه الحقيقة كان حدّاً تاماً؛ و شرطه^{٤٦} أن يكون بجميع الذاتيات.

و الخلل في كل قسم إنّما هو^{٤٧} بانعدام بعض شرائطه. و الخلل في اللفظ أن لا يكون ظاهر الدلالة بالنسبة الى السّامع.

[أقسام اللفظ المركب]

و اللفظ المركب، إن دلّ بالقصد الأوّل على طلب الفعل، كان مع الاستعلاء امراً، و مع الخضوع سؤالاً، و مع التساوى التماساً، و إلّا كان تنبيهاً إن لم يحتمل الصدق و الكذب، و إن احتملها كان خبراً و قضيةً.

[أقسام القضية]

[القضية الشرطية و الحملية]

و هي إمّا شرطية إن تحلّل طرفاها الى قضيتين؛ و إمّا حملية^{٤٨} إن تحلّلا^{٤٩} الى مفردين حُكِمَ فيها بأنّ ما صدق عليه الأوّل^{٥٠} بالفعل في الجملة^{٥١}، صدق عليه الآخر ايجاباً أو سلباً. و يسمّى الأوّل منهما موضوعاً و الآخر محمولاً^{٥٢}؛ فإن كانا وجوديين كانت محصّلة الطرفين، و إلّا كانت^{٥٣} معدولة، إمّا بطرفيها معاً^{٥٤} أو بأحدهما فقط.

[القضية الموجبة و السالبة]

و على كل تقدير، لأبّد من نسبة للمحمول بها يصدق على الموضوع بأنّه هو هو^{٥٥} في الايجاب^{٥٦} و أنّه ليس هو في السلب^{٥٧}. فإن صُرّح بالرابطة، أى باللفظ الدالّ عليها، كانت^{٥٨} ثلاثية^{٥٩} و إلّا ثنائية.

[القضية المعدولة و المحصّلة]

و المعتبر^{٦٠} من العدول ما في طرف^{٦١} المحمول. فالقضيتان إن توافقتا في العدول و^{٦٢} التحصيل دون الكيف تتناقضتا و على العكس^{٦٣} تعاندتا صدقاً حالة الايجاب و كذباً حالة السلب. و إن تخالفتا^{٦٤} فهما كانت الموجبة أخصّ من السالبة. و حرف السلب المتأخر عن الرابطة جزء^{٦٥} من المحمول و المتقدم عليها^{٦٦} لسلب^{٦٧} الحكم. فلا التباس في اللفظ بين الموجبة المعدولة و السالبة المحصّلة ثلاثيتين؛ و تميّزتا تنائيتين^{٦٨} بالنية أو الاصطلاح^{٦٩} بتخصيص^{٧٠} بعض الألفاظ بالايجاب و البعض بالسلب.

[القضية باعتبار الموضوع]

و موضوع الحملية إن كان معيناً^{٧١} سميت مخصوصة، موجبة و سالبة. و إن كان كلياً سميت محصورة و مسورة إن قرن به^{٧٢} السور، و هو اللفظ الدال على كمية الأفراد؛ إما^{٧٣} بالتعميم و تسمى كلياً، إما موجبة و سورها «كلُّ» و إما سالبة و سورها «لاشئ» و «لاواحد»؛ و إما بالتبويض و تسمى جزئية، إما موجبة و سورها «بعض» و «واحد» و إما سالبة و سورها «ليس بعض» - و هذا قد يُستعمل للسلب الكلىّ و لا يُستعمل للإيجاب^{٧٤} [اصلاً] - و «بعض ليس»، و هو^{٧٥} بالعكس من الأول، و «ليس كل» و دلالتة بالمطابقة على سلب الحكم عن الكل^{٧٦}، و عن البعض التزامى، بعكس الأولين^{٧٧}.

و إن لم يقرن به^{٧٨} السور اصلاً^{٧٩} كانت مهملة موجبة و سالبة، و هى فى قوة الجزئية لمساواتها إياها فى الصدق.

[القضية المنحرفة]

و إن قرن السور بالمحمول سميت منحرفة، و الضابط فيها أنه كلما كان أحد الطرفين شخصياً مسوراً أو كان المحمول إيجاباً كلياً أو سلباً جزئياً أو كانت^{٨٠} المادة ممتنعة أو ما يوافقها^{٨١} من الإمكان و جب اختلاف الطرفين فى مقارنة حرف السلب و إلا^{٨٢} و جب اتفاهما^{٨٣} فيه.

[فى الجهات]

[القضية الموجّهة و اقسامها]

و كيفية النسبة الحكمية بالضرورة و الدوام^{٨٤} و مقابلهما يسمى مادة و لا بدّ منها بحسب الأمر نفسه، فإن صرّح بالجهة، أى باللفظ الدال عليها، سميت القضية رباعية و موجّهة^{٨٥} و إلا مطلقه^{٨٦}.

و الضرورية ما يجب محمولها لموضوعها إيجاباً أو سلباً مادامت ذاته موجودة، و تسمى ضرورية مطلقه، أو مادام موصوفاً بالوصف العنوانى^{٨٧} الذى عبّر به عن الموضوع، إما مطلقاً و هى المشروطة العامة أو مقيداً باللادوام، إما^{٨٨} بحسب الذات و هى المشروطة الخاصة أو بحسب وقت ما مع اللادوام،^{٨٩} و هى الوقتية إن عيّن الوقت، و إلا فهى المنتشرة.

و الدائمة أن يدوم المحمول، إما بحسب ذات الموضوع و هى الدائمة المطلقة، أو بحسب الوصف و هى العرفية العامة إن أطلقت، و الخاصة إن قيّدت باللادوام.

و سلب الضرورة المطلقة عن أحد الطرفين إمكان عام و عن كليهما إمكان^{٩٠} خاص، و سلب جميع الضرورات عن الطرفين إمكان أخص، و بالنسبة إلى الزمان المستقبل إمكان استقبالي. و المطلقة قد فهم قوم منها أصل الثبوت أو السلب بالفعل مطلقاً^{٩١}، و قوم قيده باللاضرورة، و قوم قيده باللاادوام؛ و يسمى الأول مطلقة عامة، و الثانية وجودية لا ضرورية، و الثالثة وجودية لادائمه^{٩٢}.

[التناقض]

و التناقض هو اختلاف قضيتين بالإيجاب و السلب بحيث يقتضى لذاته صدق أحدهما و كذب الأخرى.

فنقيض القضية البسيطة، المخالف في الكيف و الضرورة و الإمكان و العموم و الخصوص بحسب الأزمنة و الأفراد، الموافق في الطرفين و الزمان. و نقيض [القضية] المركبة، المفهوم المردد بين نقائص الأجزاء.

[في العكس]

و العكس هو تبديل كل واحد من طرفي القضية بعين الآخر^{٩٣} في المستوى، و بنقيض الآخر في عكس النقيض مع بقاء الصدق و الكيفية^{٩٤} في المستوى، و الصدق فقط في عكس النقيض.

و السالبة، إذا اعتبر فيها العموم بحسب الأزمنة و الأفراد، انعكست كنفسها في المستوى، و إذا لم تنعكس أصلاً.

و كذلك عكس النقيض في الموجبات^{٩٥} على رأى، و على رأى يعتبر العموم بحسب الأزمنة فقط.

و الموجبة تنعكس جزئياً في المستوى^{٩٦} بجهة الاطلاق في الفعليات، و الإمكان العام في غيرها على رأى، و على رأى بجهة الإمكان العام في الكل، و كذلك السالبة^{٩٧} في عكس النقيض.

و البرهان هو استلزام نقيض العكس للمحال^{٩٨} لانعكاسه الى نقيض أصل القضية أو^{٩٩} الأخص من نقيضها، و لإنتاجه مع أصل القضية المحال، و نفرض^{١٠٠} الكلام في معين و يدل على عدم الانعكاس النقيض^{١٠٢} في المواد.

[القياس؛ أقسامه و أشكاله]

و القياس قول مؤلف من قضايا مستلزم بالذات لقول^{١٠٣} آخر. و يسمّى استثنائياً إن اشتمل بالفعل على النتيجة أو نقيضها، و إلّا اقتنائياً، و إنه مشتمل على مقدمتين إحداهما تشتمل على موضوع المطلوب المسمى بالأصغر و هى الصغرى، و الأخرى على محموله^{١٠٤} المسمى بالأكبر و هى الكبرى. و الطرف الآخر من كلّ واحدة منهما مشترك بينهما جامع و هو الأوسط. فإن كان محمولاً فى الصغرى [و] موضوعاً فى الكبرى كان النظم الكامل و يسمّى الشكل الأول، و إن كان بالعكس فهو الشكل الرابع لبعده عن الكامل جداً. و إن كان محمولاً فيهما فهو الشكل^{١٠٥} الثانى لموافقته الكامل فى أشرف مقدمتيه^{١٠٦}، أعنى الصغرى. و إن كان موضوعاً فيهما فهو الثالث. و الضابط فى الإنتاج موضوعية الأوسط للطرفين بالفعل أو بالقوة مع عموم وضعه لأحدهما و للأصغر بالثبوت، أو ثبوت الاوسط لكل الاكبر مع نفيه عن الاصغر. و تتوقف كلية النتيجة على عموم^{١٠٧} موضوعية الأصغر و كلية الكبرى و إيجابها على إيجاب المقدمتين. و المختلطات^{١٠٨} اذا أستنتج منها الإيجاب^{١٠٩} أو وافقت الكبرى النظم الكامل، أنتجت^{١١٠} مطلقاً، و إلّا إعتبر فيها أمور ثلاثة: أحدها^{١١١} دوام الصغرى أو انعكاس الكبرى؛ الثانى أن لا يستعمل الممكنة إلّا مع ما فيه ضرورة؛ و الثالث انعكاس السالبة فى الشكل الرابع. و الشرط^{١١٢} الثانى لا يعتبر على رأى، بل الباقيان فقط^{١١٣}. و النتيجة تتبع محمولية الأكبر فى^{١١٤} الضرورة و اللاضرورة^{١١٥} مطلقاً و فيما عداها غير الدوام بحسب^{١١٦} الوصف عند فعلية الصغرى. و تتبع موضوعية الأصغر عند كون الكبرى دائمة بحسب الوصف، أو الصغرى ممكنة، أو كونها ضرورية من الرابع، إلا فى اللادوام^{١١٧} و اللاضرورة و الضرورة عند انفراد^{١١٨} الصغرى الموجبة^{١١٩} بالضرورة. و^{١٢٠} تتبع المقدمة الدائمة و الضرورية إذا كانت الصغرى^{١٢١} سالبة أو الكبرى فقط مخالفة للنظم الكامل. و البرهان هو بعكس المقدمة المخالفة للنظم الكامل أو بتبديل إحدى المقدمتين بالأخرى أو بعكسهما ثم عكس النتيجة^{١٢٢}. و^{١٢٣} بالخلف؛ و ذلك بضم^{١٢٤} نقيض النتيجة الى المقدمة المخالفة لينتج نقيض الأخرى الموافقة أو ما ينعكس إلى نقيض الأخرى المخالفة^{١٢٥}.

أو بالافتراض؛ و ذلك بأن^{١٢٦} يفرض^{١٢٧} موضوع المقدمة الجزئية معيناً لتصير كلیة و يحصل المطلوب من قیاسین: أحدهما كامل و الآخر من^{١٢٨} ذلك الشكل بعینه و^{١٢٩} لكن من کلیتین و يدلّ على العقم الاختلاف و ذلك لصدق^{١٣٠} القیاس مع أیجاب النتيجة تارة و سلبها أخرى من المواد^{١٣١}.

[أقسام القضايا الشرطية]

و أمّا الشرطیة فتقسم إلى متصلة و هی ما^{١٣٢} كان إحدى القضیّتين، و یسمی المقدم، مستصحباً^{١٣٣} للأخرى المسمی^{١٣٤} بالتالی، لعلاقة بینهما تقتضی ذلك و تسمى لزومیة، أو لمجرد توافقهما^{١٣٥} فی الصدق و تسمى اتفافیة.

و الی منفصلة و هی ما كان الحكم فیها بالعناد بین قضیّتين^{١٣٦}، إمّا فی الصدق و الكذب معاً و هی الحقیقیة، أو فی الصدق فقط و هی مانعة الجمع، أو فی الكذب فقط و هی مانعة الخلو. و صدق الأولى بكون كل واحد من جزئیهما تقيض الآخر أو مساوياً لتقيضه، والثانية بكون كل واحد منهما أخص من تقيض الآخر، و الثالثة بكونه أعم.

ثم سألبة كل واحدة من هذه القضايا ما يرفعها^{١٣٧} و الإیجاب یاثبات اللزوم و العناد، و السلب يرفعهما، سواء كانت^{١٣٨} موجبات الأجزاء أو سوالبها^{١٣٩}.

و كل واحدة من الشرطیّتين تتألف من حملیّتين، أو من متصلّتين، أو من^{١٤٠} منفصلّتين، أو حملی و متصل أو حملی و منفصل أو متصل و منفصل.

و تتعدّد المتصلة بتعدد أجزاء التالی دون المقدم، لوجوب لازمیة الجزء لما يلزمه الكلّ دون العكس. و تتعدّد المنفصلة^{١٤١} بتعدد أجزاءهما بحسب^{١٤٢} منع الخلو دون الجمع.

و المتصلة تصدق عند صدق الطرفين و التالی فقط و كذبهما معاً، و تكذب عند كذب الطرفين و كذب أيّهما كان و صدقهما معاً^{١٤٣} إذا كانت لزومیة. و تصدق المنفصلة الحقیقیة بصدق أحد الطرفين فقط و تكذب عند كذبهما معاً و صدقهما معاً. و تصدق^{١٤٤} مانعة الجمع بكذب الطرفين أو^{١٤٥} أحدهما و تكذب بصدقهما و مانعة الخلو بالعكس. و السوالب على العكس فی الكلّ.

و المتصلة الزومیة قد تكون كلیة و هی^{١٤٦} أن يكون التالی لازماً للمقدم^{١٤٧} على جميع أوضاعه التي يمكن حصولها علیها و المقارنات التي يمكن اجتماعه معها، و قد تكون^{١٤٨} جزئية و هی التي تلزم على بعض هذه الاوضاع، و مخصوصة و هی التي تلزم على وضع معين^{١٤٩}.

و السوالب فی مقابلة الموجبات.

[سور الشرطيات]

فسور الإيجاب الكلى فى المتصلة «كلما» و«مهما» و«متى»، و فى المنفصلة «دائماً». و سور السلب الكلى فيهما^{١٥٠} «ليس البتة» و سور الإيجاب الجزئى «قد يكون» و سور السلب الجزئى بإدخال حرف السلب على السور الايجاب الكلى،^{١٥١} و الخصوص بتخصيص اللزوم و العناد بحال و زمان، و الإهمال باطلاق لفظ «لو» و«إن» و«إذا» فى المتصلة و«إما و إما»^{١٥٢} فى المنفصلة.

[تلازم الشرطيات]

و المتصلة تستلزم متصلة توافقها فى المقدم و الكم و تخالفها^{١٥٣} فى الكيف و تناقضها فى التالى؛ و تستلزم منفصلة مانعة الجمع من عين مقدمها و نقيض تاليها، و منفصلة^{١٥٤} مانعة الخلو من نقيض مقدمها و عين تاليها متعاكستين عليها؛

و تستلزمها منفصلة حقيقية من أحد الجزئين^{١٥٥} و نقيض الآخر كيف كان^{١٥٦} من غير عكس. و كل واحدة من المتصلة^{١٥٧} و المنفصلات الثلاث تستلزم سوابل الباقي مؤلفة^{١٥٨} من الجزئين من غير عكس.

و كل واحدة من غير الحقيقية^{١٥٩} تستلزم الأخرى مؤلفة^{١٦٠} من نقيض جزئها.

[القياسات الشرطية الاقترانية]

و القياسات الاقترانية^{١٦١} الشرطية خمسة أقسام: المؤلف من متصلتين، و منفصلتين، و متصل و منفصل، و حملى و متصل، و حملى و منفصل.

[١. الأوسط جزء تام]

فإن كان الأوسط جزءاً تاماً من المقدمة^{١٦٢} الشرطية فالضابط فيه كون القياس مشتتلاً بالفعل أو بالقوة على متصليتين هما على تأليف منتج.

و النتيجة حينئذ فى القسم الأول متصلة من الطرفين و فى القسم الثانى و الثالث متصلة من الطرفين^{١٦٣} أو من^{١٦٤} نقيضيهما^{١٦٥} أو منفصلة تلزم هذه المتصلة.

[٢. الأوسط جزء غير تام]

و إن لم يكن الأوسط جزءاً تاماً فالضابط فيه^{١٦٦} كلية إحدى المقدمتين مع^{١٦٧} اشتمال المتشاركين على تأليف منتج مع^{١٦٨} اعتبار منع الخلو فى الشرطية إن كانت منفصلة، أو إنتاج أحدهما مع

نتيجة التآليف بينهما أو عكسهما بكلّيته^{١٦٩} لمقدم متصلة كليّة هي إحدى المقدمتين^{١٧٠} أو لازمة^{١٧١} لأحدهما.

و النتيجة كليّة حينئذ^{١٧٢} في القسم الأول متصلة، مقدّمها الطرف الغير^{١٧٣} المشارك من الصغرى و نتيجة التآليف^{١٧٤} و تاليها متصلة^{١٧٥} من الطرف الغير^{١٧٦} المشارك من الكبرى و نتيجة التآليف. و في القسم الثاني منفصلة مانعة الخلو^{١٧٧} من كلّ ما يشارك^{١٧٨} و نتيجة التآليف من كل ما يشارك.

و هذه نتيجة «[القسم] الثالث» إن جعلت منفصلة و إن جعلت^{١٧٩} متصلة كان مقدمها الطرف الغير المشارك^{١٨٠} من المقدمة^{١٨١} المتصلة و تاليها نتيجة التآليف من طرفها الآخر^{١٨٢} و المقدّمة المنفصلة.

و في القسم الرابع منفصلة^{١٨٣} أحد طرفها الطرف الغير المشارك من المقدّمة المتصلة بالوضع الذي كان فيه و الطرف الآخر نتيجة التآليف.

و القسم^{١٨٤} الخامس ينتج حليّة إن شارك كل جزء^{١٨٥} من أجزاء الانفصال حليّة و اشتركت التآليفات في نتيجة واحدة و إلّا فمثل نتيجة القسم الثاني؛ و المعتبر فيه^{١٨٦} هو^{١٨٧} الضابط المذكور بالفعل أو بالقوة.

[قياس الاستثنائي]

و القياس الاستثنائي إن كانت الشرطيّة فيه متصلة انتج وضع المقدم فيه^{١٨٨} وضع التالي^{١٨٩}، و رفع التالي رفع المقدم و إلّا لبطل^{١٩٠} اللزوم دون العكس في شيء منهما^{١٩١} لاحتمال كون التالي أعم. و إن كانت منفصلة؛ فإن كانت حقيقيّة ينتج وضع كلّ واحد من الجزئين رفع الآخر لامتناع الجمع و بالعكس لامتناع^{١٩٢} الخلو^{١٩٣}. و إن كانت مانعة الجمع انتج وضع كلّ جزء رفع الآخر لامتناع الجمع دون العكس لإمكان الخلو. و إن كانت مانعة الخلو فعلى العكس.

تمّ الكتاب و الله أعلم بالصواب^{١٩٤}. و هذا ما قصدنا ذكره في هذا المختصر. و لواهب العقل الحمد بلانهاية و الشكر بلاغاية و الصلاة على سيدنا محمد و آله الطاهرين و صحبه الأكرمين^{١٩٥}.

الهوامش

١. ط: صلى الله على مولانا محمد وآله وصحبه، قال الشيخ الامام الاستاذ العالم الصدر الاجل الاوحد ابو عبدالله محمد ابن ناماور الشهير بالخونجي رضى الله تعالى عنه وارضاه. الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد سيدالاولين والآخرين وآله الطاهرين. اما بعد فهذه...

٢. م: + و
٣. ق، ط: وضعتها
٤. ط: اكابر
٥. ابتدأى نسخة «ش» و «أ»
٦. ق: بوضعه
٧. ق: لا
٨. ق: مسماه
٩. ق: - فيه
١٠. ط: اولى من البعض و اقدم
١١. ق، ط: فالمفرد؛ ش: + اما
١٢. ش، م: - نفس
١٣. ش، م: امتنع وجوده للخارج
١٤. ط: امكان
١٥. ط: - غير متناه
١٦. ط: أو كثيراً متناهيًا و اما جزئى ان منع و يسمى الحقيقى و هو اخص...
١٧. ق: - الجزئى
١٨. ق: - المراد به
١٩. ش، ق: - ال
٢٠. م: + كون
٢١. ط، ق: - لوجوب اندراج كل شخص تحت الكلى مع امكان كون المندرج تحت الكلى غير شخص
٢٢. ط: اتفاقياً
٢٣. ق، ش: - اما
٢٤. ق: - اليه
٢٥. ط: ان كان عكسه
٢٦. ش: - الجنس
٢٧. ط: يابنهما
٢٨. م: المنفرد
٢٩. ق: - المفرد. ويقال للمندرج

٣٠. م، ش: الجنس
٣١. ط: وقد يوجد
٣٢. ش: كالماهيات
٣٣. ق: الانواع
٣٤. ش: لكن
٣٥. ق: - منها
٣٦. ق: ما معرفته سبب معرفته؛ ش: سبب لمعرفة ذلك الشي
٣٧. ق، ط: «بشرط» به جاي «فاذن شرطه»
٣٨. م، ش: + ومبيئاً له
٣٩. ق: او اجلا منه
٤٠. ق، م، ش: - والخصوص
٤١. ق: - اما
٤٢. ق: - اما
٤٣. م: + فقط
٤٤. ق: مع الجنس
٤٥. ط: +مع ذلك
٤٦. ط: و يشترط
٤٧. ق، ط: - انما هو
٤٨. ق: والا فحملية
٤٩. م: + طرفيها
٥٠. م، ط: احدهما
٥١. ط: في الحمل
٥٢. ش: - وإن أفاد مع ذلك التمييز الذاتي كان حداً ... و الآخر محمولاً
٥٣. ش: - كانت
٥٤. ق، ش: - معاً
٥٥. م، ش: انه هو هو ؛ ق:بانه هو ؛ ط انه هو
٥٦. ق، ط: الموجبة

٥٧. ق، ط: السالبة
٥٨. ط: سميت
٥٩. ط: ثلاثة
٦٠. ط: المعصر
٦١. م، ش: - الطرف
٦٢. ط، أ: او
٦٣. ق: بالعكس
٦٤. ق، ش: اختلفتا
٦٥. ق: - جزء
٦٦. م: عليه
٦٧. ق: يسلب
٦٨. ق: مخدوش: وتميزتا التنايتين
٦٩. أ: - الاصطلاح
٧٠. م: على بعض...؛ ط: على تخصيص
٧١. ط: معنياً
٧٢. ق: بها
٧٣. ق: - اما
٧٤. آ: + الجزئى
٧٥. م، ش: انه
٧٦. م، ش: السلب عن الكل ؛ ق: سلب الحكم بما هو كل؛ ط: + بما هو كل
٧٧. ط: الا وليكن
٧٨. ق، ط: بها
٧٩. أ: - اصلاً
٨٠. م، ش: - كانت
٨١. ق: وافقها
٨٢. ط: - وجب اختلاف الطرفين فى مقارنة حرف السلب والا
٨٣. ق: توافقهما
٨٤. أ: فبالضرورة وبالذوام

٨٥. ط: موجبة
٨٦. ش: فمطلقه
٨٧. م، ق: - العنوانی
٨٨. ش، م: - اما
٨٩. ق: وقت مقيد باللادوام؛ أ: بحسب وقت ما مع قيد اللادوام؛ ط: بحسب وقت ما مع الادوام
٩٠. ق: - امکان
٩١. ط: مطلقا بالفعل
٩٢. ش، ق، ط: وبعضهم قيده باللادوام وبعضهم (ق: + قيده) باللاضروة ويسمى الاولى مطلقه عامه والثانيه وجوديه لادائمة والثالثة وجوديه لاضروية
٩٣. ق: طرفى القضية بالاخري
٩٤. ق: + بحاله
٩٥. ط: كذلك الموجبه فى عكس النقيض
٩٦. ش: فى المستوى جزئياً
٩٧. ق: كذا السالب
٩٨. ق، ط: المحال
٩٩. ق: و
١٠٠. ط: او
١٠١. ط: او بفرض
١٠٢. ق: العكس للنقض؛ ط: يدل على الانعكاس النقض
١٠٣. ق: قولاً
١٠٤. م: محمولها
١٠٥. ش، م: - الشكل
١٠٦. ش: المقدمتين
١٠٧. م: - عموم
١٠٨. م، ش، ط: الاختلاطات
١٠٩. ق، ط: الايجاب منها
١١٠. م، ش: انعقدت
١١١. ق: - احدها

١١٢. ق: - الشرط
١١٣. ق: لا يعتبر، بل على رأى الباقيان فقط
١١٤. ش: + قيد
١١٥. ط: والا ضرورة
١١٦. ق: فيما عدا الدوام بحسب....
١١٧. ق: «لا فى اللادوام» به جاى «الا فى اللادوام»
١١٨. م، ش: افراد
١١٩. م، ق، ط: - الموجبة
١٢٠. ق: + النتيجة
١٢١. ط: - اذا كانت الصغرى
١٢٢. ق: بالاخرى ثم عكس النتيجة أو بعكسها
١٢٣. أ، ط: أو
١٢٤. ق: وذلك بأن تضم
١٢٥. ق: المخالفة الاخرى
١٢٦. ش، م، ط: - بان
١٢٧. م: + الكلام
١٢٨. أ: - من
١٢٩. أ، ش: - بعينه؛ ق: - بعينه و
١٣٠. أ، ق، ط: بصدق
١٣١. ق: - من المواد
١٣٢. ق: + اذا
١٣٣. ش، ط: مستصحية
١٣٤. ق، ط: و يسمى
١٣٥. ط: اتفاهما
١٣٦. ش، أ: وهى ما حكم فيها بالعناد بين القضيتين...؛ م: ما كان الحكم فيها بين القضيتين بالتعاند
١٣٧. ط: يرفع اللزوم
١٣٨. ط: + من
١٣٩. ق: سواء كانت موجبة الاخرى أو سالبها
١٤٠. ق: - من

١٤١. م، ش: تعدد الانفصال بين الشیئین؛ ق: المنفصل بين شیئین
١٤٢. ق: بسبب
١٤٣. أ - ویكذب عند کذب الطرفین وکذب أُیُّهما کان وصدقهما معاً؛ ش، ق: - معاً
١٤٤. ق: تکذب
١٤٥. ش: و
١٤٦. ق: هو
١٤٧. ق: للاول
١٤٨. م، ق: - قد تكون
١٤٩. ق: مخصوص
١٥٠. ق: - فیهما
١٥١. ق: الجزئی؛ ط: وسور الايجاب الجزئی بادخال حرف السلب على سور الايجاب الکلی
١٥٢. ق، ط: - واما
١٥٣. ق: یوافقها المقدم فی الكم وتخالفها...؛ م: موافقة.....مخالفة
١٥٤. ق: - منفصلة
١٥٥. أ: + کیف کان
١٥٦. م: کیف ما کان؛ ط: - کیف کان
١٥٧. م: المتصلات
١٥٨. م، ق، ط: مرکبه
١٥٩. أ: الحقیقیة؛ م، ق، ش: الحقیقیین
١٦٠. م، ق: مرکبه
١٦١. ش: - الاقترانیه
١٦٢. م: - المقدمة
١٦٣. ط: - وفى القسم الثانی والثالث متصله من الطرفین
١٦٤. ق: - من
١٦٥. م، ق، ا: تقيضهما
١٦٦. ق: - فيه
١٦٧. م: - مع؛ ش: و
١٦٨. م: و
١٦٩. ق، ط: - بينهما أو عكسهما بكلیته

١٧٠. ش: + أو لملزومه
١٧١. ط: - لازمه
١٧٢. ق: - كلية حيثئذ
١٧٣. ش: - ال
١٧٤. ش، م: - ونتيجة التأليف
١٧٥. ط: - مقدمها الطرف الغير المشارك من الصغرى ونتيجة التأليف وتاليها متصله
١٧٦. ش: - ال
١٧٧. ش: + مركبه
١٧٨. م، ط: لا يشارك
١٧٩. ش: جعلتها
١٨٠. ق: - كان طرفها الغير مشارك....
١٨١. ش: - المقدمة
١٨٢. ش: من طرف الاخر منها»
١٨٣. ش، ق، ط: متصله
١٨٤. م، ش، آ: - القسم
١٨٥. ش: واحد
١٨٦. م ط: - فيه
١٨٧. ق: - هو
١٨٨. م: منه
١٨٩. ط: فيها وضع الثانى
١٩٠. ق ط: بطل
١٩١. ط: - منها
١٩٢. ط: - الجمع وبالعكس لامتناع
١٩٣. ق، أ، ط: + وذلك اذا وقع مقيداً
١٩٤. بايان نسخه «ق» م - تم الكتاب والله اعلم بالصواب؛ ق + علقه لنفسه العبد الفقير الى الله تعالى
محمد بن احمد بن صقر سلام التدمرى الشافعى وكان الفراغ منه بحرم مكه شرفها الله تعالى خامس
عشرين جمادى الاول سنة اثنين واربعين وسبعمائه والحمد لله رب العالمين.
١٩٥. بايان نسخه «م» + كتبه محمد بن الخالدم الطيب الجوربدى

کتابنامه

- ابن العبری (۱۳۰۸)، تاریخ مختصر الدول، به تصحیح أنطون صالحانی، بیروت: دار المشرق.
- اردلان جوان، سیدعلی (۱۳۶۱)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی تحقیق مشهد: کتابخانه آستان قدس رضوی.
- جهانبخش، جويا (۱۳۹۰)، راهنمای تصحیح متون، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب.
- حسینی، حافظ عزالدین احمد بن محمد بن عبدالرحمن (۲۰۰۷)، صله التکمله لوفیات النقله، تصحیح ب. معروف، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- حموی، ابن واصل (۱۹۷۷)، مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب، تصحیح ح. ربیع و س. عاشور، قاهره: وزاره الثقافه.
- دانش‌پژوه، محمدتقی و ایرج افشار (۱۳۵۲)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، تهران: بی‌نا.
- الرویهب، خالد (تصحیح و تقدیم) (۱۳۸۹)، کشف الأسرار عن غوامض الافکار الخونجی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه و مؤسسه مطالعات دانشگاه آزاد برلین.
- عبادی، احمد (۱۳۹۰)، «بررسی قضایای حقیقیه منطق دانان مسلمان و گزاره‌های قانون‌وار به‌تقریر نلسون گودمن»، مجله فلسفه و کلام، س ۴۴، ش ۱.
- غراب، سعد (تحقیق) (۱۳۴۸ ق.)، رسالتان فی المنطق، العجل للخنونجی و المختصر فی المنطق ابن عرفه، الجامعه التونسیه.
- فلاحی، اسدالله (۱۳۹۱)، «عکس مستوی قضایای خارجییه نزد خونجی»، جاویدان خرد، ش ۲۱، بهار و تابستان.
- فلاحی، اسدالله (۱۳۹۲)، «گزاره‌های همیشه‌صادق نزد خونجی در منطق مرتبه دوم»، مجله فلسفه و کلام، س ۴۶، ش ۱، بهار و تابستان.
- نویری، شهاب‌الدین (بی‌تا)، نهایه‌الارب فی فنون‌الادب، تصحیح م. رئیس و م. زیاده، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.